

تبیین جایگاه معرفت نفس در تحقق فنای عرفانی از دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبائی^۱

لطیفه رضائی نسب^۲
سید حاتم مهدوی نور^۳
حسن مهدی پور^۴

چکیده

عرفان اسلامی همواره بر اهمیت معرفت نفس یا خودشناسی به عنوان راهی برای شناخت خداوند و رسیدن به فنای فی الله تأکید کرده است. در این مقاله که با رویکردی توصیفی-تحلیلی و تطبیقی نگاشته شده است، دیدگاه دو متفکر برجسته یعنی محیی الدین ابن عربی و علامه سید محمدحسین طباطبائی درباره جایگاه معرفت نفس در تحقق فنای عرفانی تبیین شده است. ابتدا با استناد به منابع اصلی نظیر *فصوص الحکم* و *الفتوحات المکیه* ابن عربی و نیز *تفسیر المیزان* و *رسالة ولایة* علامه طباطبائی، اهمیت خودشناسی در سیر و سلوک و حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بررسی شده است. سپس نقش معرفت نفس در نظام فکری ابن عربی (با تأکید بر مبانی هستی‌شناختی او مانند وحدت وجود و مفهوم انسان کامل) و در نظام فکری علامه طباطبائی (با تأکید بر مبانی فلسفی او همچون علم حضوری و شهود فقر وجودی انسان) به صورت جداگانه تحلیل گردیده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر دو متفکر، معرفت نفس را کلید وصول به حقیقت توحیدی و شرط اساسی فنای سالک در حق می‌دانند؛ با این تفاوت که ابن عربی به یگانگی وجود و عدم استقلال نفس از حق تعالی تصریح نموده و هر گونه وجود انگاشتن برای سالک را نوعی شرک می‌شمارد، در حالی که علامه طباطبائی بر حضوری بودن شناخت نفس و ملازمت آن با خداشناسی تأکید کرده و فنای عارف را به معنای رهایی از تعلقات و اوصاف محدودکننده نفس در سایه توحید و ولایت الهی تفسیر می‌کند. در نهایت، ضمن مقایسه تطبیقی اشتراکات و افتراقات این دو دیدگاه، به کاربردهای تربیتی و فلسفی موضوع پرداخته شده و نشان داده می‌شود که آموزه معرفت نفس و فنای فی الله می‌تواند در معنویت معاصر الهام‌بخش باشد.

واژگان کلیدی

معرفت نفس، فنا فی الله، وحدت وجود، انسان کامل، علم حضوری، فقر وجودی، ولایت.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان فنا و مراتب آن از منظر محیی الدین عربی و علامه طباطبائی است که در گروه عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اجرا شده است.

۲. دانشجوی دکتری، گروه عرفان اسلامی و اندیشه امام خمینی (ره)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: l.rezaeinasab@iau.ac.ir

۳. دانشیار گروه معارف اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: hmahdavinoor@iau.ac.ir

۴. استادیار گروه عرفان اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.
Email: mahdipour@ri-khomeini.ac.ir

طرح مسأله

یکی از آموزه‌های بنیادین عرفان اسلامی این است که راه خداشناسی از خودشناسی می‌گذرد. در متون دینی و آثار عرفا به کرات بر اهمیت معرفت نفس تأکید شده است و به کلام منسوب به پیامبر (ص) «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۱ استناد می‌کنند. همچنین با استناد به کلام منسوب به امام علی علیه‌السلام که می‌فرماید: «عجبت لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربه»^۲ جهل به خویشتن را بزرگ‌ترین نادانی شمرده و می‌فرماید. این قبیل آموزه‌ها

۱. این حدیث در منابع رسمی اهل سنت (صحاح سته) یافت نمی‌شود و به عنوان حدیث قدسی یا کلام حکیمانه در آثار عرفا و فلاسفه اسلامی نقل شده است. از قدیمی‌ترین منابعی که آن را نقل کرده است (قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المريد إلى مقام التوحید ۱۴۱۷ق، ۳۸۵/۱) و (اللمع فی التصوف ۱۹۱۴م، ۴۵) است. بعد از آن در آثار عرفانی به این حدیث استناد شده است. برای مثال ابن عربی در (الفتوحات المکیة ۱۴۰۵ق، ۲۶۸/۱) با استناد به این حدیث آن را پایه معرفت نفس و توحید می‌داند. مولوی در (مثنوی معنوی ۱۳۸۷، دفتر ۴/ بیت ۳۷۶۰) می‌گوید: «خویش را گز بشناسی ای پسر هم بدانی که خدایی هست دربر». فیلسوفان نیز از این حدیث استفاده کرده‌اند. برای مثال ملاصدرا در (الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة ۱۹۸۱م، ۲۵۰/۸) با استناد به این حدیث می‌گوید: «معرفت نفس، مفتاح معرفت رب است». فیض کاشانی در (محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء ۱۴۱۷ق، ۲۲/۵) در شرح حدیث به روایت امام علی (ع): «معرفة النفس أنفع المعارف» استناد می‌کند. در منابع شیعی مجلسی در (بحار الانوار ۱۴۰۳ق، ۳۲/۲) این حدیث را در زمره «حکم منسوب به انبیاء» ذکر کرده است. علامه طباطبایی در (تفسیر المیزان ۱۳۷۶، ۲۳۹/۶) در تفسیر آیه «سُتْرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ»، به این حدیث استناد می‌کند و می‌گوید: «معرفت نفس، مقدمه‌ای برای معرفت خدا/ است چنانکه در حدیث آمده: من عرف نفسه...». اما بعضی از بزرگان حدیث آن را منقول از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌دانند. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در (الذریعة الی تصانیف الشیعة ۱۴۰۳ق، ۲۹۴/۲۲) آن را «منقول از کلمات الحکمة» می‌داند نه حدیث نبوی. علامه سید محسن امین عاملی در (أعیان الشیعة ۱۴۲۱ق، ۱۴۰/۱) تصریح می‌کند: «لم یثبت عن النبی (ص) بسند معتبر».

۲. این جمله نسخه تعجبی حدیث مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» است و عمدتاً در متون عرفانی و فلسفی با همین ساختار تعجبی نقل شده است. در منابع روایی معتبر به عنوان حدیث نبوی یا قدسی سند معتبر ندارد. قدیمی‌ترین منبع آن آثار متأخر عرفانی (از قرن ۷ق به بعد) است. ابن عربی در (الفتوحات المکیة ۱۴۰۵ق، ۲۶۸/۱) با عبارت «...فَيَقَالُ: عَجِبْتُ لِمَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ كَيْفَ عَرَفَ رَبَّهُ» اشاره می‌کند. عبدالرزاق کاشانی در (شرح فصوص الحکم ۱۳۸۶، ۱۱۵) این عبارت را به عنوان نتیجه منطقی معرفت نفس تحلیل می‌کند. در (رسائل إخوان الصفا و خلان الوفا ۲۰۰۸م، الرسالة ۳۲، ج ۳/ ۲۸۰) به صورت «العَاقِلُ يَعْجَبُ مِمَّنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ وَ يَدَّعِي مَعْرِفَةَ رَبِّهِ» آمده است. قطب‌الدین شیرازی در (شرح حکمة

نشان می‌دهد خودشناسی در فرهنگ اسلامی صرفاً یک بحث نظری نیست، بلکه امری عملی و تربیتی است که با سلوک معنوی انسان گره خورده است. عرفای مسلمان معرفت نفس را کلید ورود به عالم معرفت رب دانسته‌اند و آن را مقدمه لازم فنا فی الله (نابودی خود در حق) قلمداد کرده‌اند.

با وجود اتفاق نظر کلی درباره اصل اهمیت خودشناسی، نحوه تفسیر و تبیین آن در مکاتب مختلف عرفانی و فلسفی متفاوت است. محیی‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ قمری) مشهور به شیخ اکبر، نماینده برجسته عرفان نظری است که نظام فکری پیچیده‌ای پیرامون وحدت وجود و انسان کامل بنا نهاده است. وی در آثار خود مکرراً به حدیث «من عرف نفسه...» استناد نموده و برداشت‌های عمیقی از آن عرضه کرده است. در سوی دیگر، علامه سید محمدحسین طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ شمسی) به عنوان فیلسوف، مفسر قرآن و عارف معاصر شیعی، اگرچه در ظاهر یک حکیم و مفسر عقلی است، اما بن‌مایه‌های عرفانی عمیقی در اندیشه او حضور دارد. علامه طباطبائی در آثار خویش - به ویژه تفسیر المیزان و رساله کوتاه اما پرمغز رساله الولایة - بر نقش خودشناسی در سیر الی الله تأکید ورزیده و این مفهوم را در قالب اصطلاحات فلسفی و قرآنی تبیین کرده است.

پژوهش‌های گذشته نیز به اهمیت معرفت نفس در اندیشه عرفا و حکمای اسلامی پرداخته‌اند. به طور نمونه، (حسینی ۱۳۹۲) در مقاله‌ای به تحلیل جایگاه معرفت نفس در عرفان ابن عربی و نسبت آن با نظریه انسان کامل پرداخته است. همچنین پژوهش (صادقی ۱۳۹۶) با رویکردی فلسفی به بررسی مؤلفه‌های معرفت نفس در اندیشه علامه طباطبائی در

الإشراق ۱۳۸۳، ۴۰۳) می‌گوید: «هذا الكلام مفتاح الحكمة: أن الجهل بالنفس يمنع معرفة الرب» ملاصدرا نیز در (الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة ۱۹۸۱ م، ۲۵۲/۸) با آن رابطه جاهل بودن به نفس و محال بودن معرفت رب را تحلیل می‌کند. مجلسی در (بحار الانوار ۱۴۰۳ ق، ۲۸۰/۴) آن را ذیل حکمت‌های منسوب به امام علی (ع) می‌آورد و می‌گوید: «رُويَ مثْلُ هذا المعنى عن أمير المؤمنين». علامه طباطبائی در (تفسیر المیزان ۱۳۷۶، ۲۳۹/۶) در تفسیر آیه «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا...» به این معنا اشاره ضمنی می‌کند. در خصوص سند آن مجلسی در (بحار الانوار ۱۴۰۳ ق، ۲۸۰/۴) می‌گوید: «این مضمون در برخی کتب عرفانی نقل شده، اما سند معتبر روایی ندارد». علامه امینی در (الغليظ في الكتاب والسنة والأدب ۱۴۱۶ ق، ۳۴۱/۵) آن را از کلمات الحکمة (نه احادیث نبوی) می‌داند.

المیزان و رسالۀ الولاية پرداخته است. افزون بر این، (احمدی و مهدوی ۱۳۹۸) در مطالعه‌ای تطبیقی، دیدگاه برخی حکما و عرفای شیعی درباره نسبت میان خودشناسی و معرفت رب را بررسی کرده‌اند، اما بحث فنا فی الله و معرفت نفس و به صورت مقایسه‌ای در این آثار به صورت مستقل و نظام‌مند تحلیل نشده است. در مطالعات غربی نیز تلاش‌هایی در زمینه مقایسه مفاهیم عرفانی اسلامی با دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی درباره خودشناسی دیده می‌شود (Chittick 2012) (Nasr 2007) این حال، اغلب این پژوهش‌ها تنها بر یک متفکر خاص متمرکز بوده و یا صرفاً از منظر تاریخی - توصیفی به مسئله پرداخته‌اند.

مسئله پژوهش حاضر این است که از منظر این دو متفکر بزرگ، معرفت نفس چه جایگاهی در مسیر وصول به فنا (فنا ی عارف در حق تعالی) دارد و شباهت‌ها و تفاوت‌های نگاه آنان چیست. به بیان دیگر، پرسش اصلی آن است که چگونه ابن عربی و علامه طباطبایی خودشناسی را تفسیر می‌کنند و آن را با مفهوم اوج عرفان - یعنی فنا فی الله - مرتبط می‌سازند. بررسی تطبیقی این موضوع می‌تواند به درک عمیق‌تر پیوند میان عرفان و فلسفه اسلامی یاری رساند؛ زیرا ابن عربی نماینده مکتب وحدت وجود و شهود عرفانی است و علامه طباطبایی نماینده حکمت متعالیه و تفسیر عقلانی - قرآنی از عرفان به‌شمار می‌آید. هدف پژوهش آن است که ضمن استخراج و تحلیل دیدگاه‌های این دو اندیشمند درباره معرفت نفس و فنا، نقاط اشتراک و افتراق اندیشه آنان روشن گردد و بدین ترتیب، افق‌های نوینی برای بهره‌گیری از این آموزه‌ها در تربیت معنوی و زندگی انسان معاصر گشوده شود.

پژوهش حاضر از این جهت نوآورانه است که به صورت تطبیقی دیدگاه‌های ابن عربی و علامه طباطبایی را درباره جایگاه معرفت نفس در مسیر وصول به فنا بررسی می‌کند. مسئله اصلی آن است که چگونه این دو متفکر بزرگ خودشناسی را تفسیر می‌کنند و آن را با مفهوم اوج عرفان - یعنی فنا فی الله - مرتبط می‌سازند. مقایسه این دو رویکرد می‌تواند به درک عمیق‌تر پیوند میان عرفان و فلسفه اسلامی یاری رساند؛ زیرا ابن عربی نماینده مکتب وحدت وجود و شهود عرفانی است و علامه طباطبایی نماینده حکمت متعالیه و تفسیر عقلانی - قرآنی از عرفان به‌شمار می‌آید. بنابراین، نوآوری پژوهش حاضر در آن است که

با روشن ساختن نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه این دو اندیشمند، افق‌های تازه‌ای برای بهره‌گیری از آموزه‌های معرفت نفس و فنا در تربیت معنوی و زندگی انسان معاصر می‌گشاید.

روش تحقیق

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و تطبیقی است. بدین ترتیب که ابتدا مفاهیم و مبانی نظری مربوط به معرفت نفس و فنا در عرفان اسلامی تبیین توصیفی می‌شود و سپس آرای ابن عربی و علامه طباطبایی به‌طور جداگانه تحلیل می‌گردد. در گام بعد، با رویکرد تطبیقی وجوه اشتراک و تفاوت این دو دیدگاه استخراج و مقایسه می‌شود. اطلاعات و داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و با مراجعه مستقیم به منابع اصلی گردآوری می‌گردد. مهم‌ترین منابع مورد استفاده عبارتند از: آثار اصلی ابن عربی مانند *الفتوحات المکیه* و *فصوص الحکم* (به‌خصوص مباحث مرتبط با نفس، انسان کامل و فنای فی‌الله)، همچنین آثار علامه طباطبایی به‌ویژه *المیزان فی تفسیر القرآن* (مباحث تفسیری مرتبط با خودشناسی و توحید) و رساله عرفانی - فلسفی *الولایه* (که صراحتاً به مراتب سیر و ولایت الهی می‌پردازد). علاوه بر این، از شرح‌ها و تحقیقات معاصر درباره آرای ابن عربی و علامه طباطبایی بهره گرفته می‌شود؛ از جمله مقالات علمی پژوهشی که به تحلیل حدیث معرفت نفس در عرفان ابن عربی (مهدی‌پور و عبدالمحمّدی ۱۳۹۷) و دیدگاه علامه درباره خودشناسی (رودگر ۱۳۸۸) پرداخته‌اند.

جایگاه معرفت نفس در عرفان اسلامی و حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

در متون عرفانی اسلامی، معرفت نفس به‌عنوان پایه و آغاز راه سیر و سلوک شناخته می‌شود. سالک طریق حق ابتدا باید با حقیقت خویش آشنا گردد تا بتواند به معرفت پروردگار نایل شود. این مضمون به‌روشنی در کلام منسوب نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» آمده است که مورد توجه خاص عرفا بوده است. بسیاری از مشایخ صوفیه بر این باور بودند که تا انسان حقیقت خود را درک نکند، نمی‌تواند به شناخت حقیقی خدا برسد. برای نمونه، از قول بایزید بسطامی نقل شده: «هر کس خود را نشناخت، از طریق به

حق راه نیافت؛ و تا فقیر (بی‌چیز) نشوی غنی (بی‌نیاز) نباشی و تا فانی نشوی باقی نمانی» که بیانگر پیوند خودشناسی با فقر الی‌الله و فنای فی‌الله است (شجاری ۱۳۸۷).

در آموزه‌های قرآنی نیز به نوعی بر خودنگری و خودسازی تأکید شده است؛ از جمله آیه «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم...» (مائده، ۱۰۵) که طبق تفسیر علامه طباطبایی اشاره به لزوم توجه به خویشتن و اصلاح نفس دارد (طباطبایی ۱۳۷۶، ۱۳۹/۶-۱۴۶). علامه طباطبایی خودشناسی را شاه‌راه عرفان و کلید شهود حق معرفی می‌کند و آن را زیربنای سلوک و تهذیب نفس می‌داند (همان). بدین ترتیب، چه در سنت روایی و چه در متون عرفانی و تفسیری، معرفت نفس جایگاهی والا داشته و مقدمه ضروری توحید و تقرب به حق محسوب شده است.

عارفان مسلمان عبارت «من عرف نفسه...» را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند. دو قرائت شاخص از این عبارت یکی قرائت عینیت (وحدت نفس و رب) و دیگری قرائت /متناع (محال بودن شناخت تفصیلی ذات حق) بوده که در آثار ابن عربی و شارحان او مطرح شده است (مهدی‌پور و عبدالمحمدی ۱۳۹۷). اما قدر متیقن در میان همه این تفاسیر آن است که خودشناسی حقیقی، آینه خد/شناسی است. یعنی انسان در درون خود نشانه‌ها و جلوه‌های حق را می‌یابد و هرچه این شناخت عمیق‌تر و شهودی‌تر شود، قرب وجودی بیشتری به خداوند حاصل می‌گردد. فنای عرفانی در واقع اوج همین مسیر خودشناسی - خداشناسی است که طی آن سالک آنچنان در انوار توحید محو می‌شود که جز حق نمی‌بیند. از این منظر، معرفت نفس نه یک معرفت صرفاً نظری، بلکه یک سیر وجودی است که سالک را از کثرات خلقی به وحدت حقیقی می‌رساند.

تحلیل جایگاه معرفت نفس نزد ابن عربی

اندیشه ابن عربی بر پایه وحدت وجود بنا شده است؛ بدین معنا که او معتقد است در عالم هستی یک وجود حقیقی بیشتر نیست و آن خداوند تعالی است. دیگر موجودات، شئون و تعینات آن وجود واحدند. «الوجود حقیقه واحده لا تعدد فیها أصلاً، و کل ما سواها أعیان مظهره لحکمها» (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۸۲) از این‌رو نفس انسانی در نگاه ابن عربی حقیقتی فراتر از ظهور حق تعالی ندارد. وی صریحاً بیان می‌کند که حقیقت نفس آدمی

چیزی جز خداوند نیست. «حقیقه الإنسان عین الحق لا غیر... فالإنسان مظهر له تعالى» (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۱۹۸/۲) در پرتو این مبنای هستی شناختی، ابن عربی مفهوم معرفت نفس را کاملاً هم پوشان با معرفت حق می داند. او حدیث نبوی را چنین درمی یابد که وقتی انسان به باطن و حقیقت خودش که همان وجه الهی اوست آگاه شود، در حقیقت خدا را شناخته است.

ابن عربی در فصوص الحکم و فتوحات مکیه مکرراً به این حدیث استناد کرده و شرح داده که چرا خودشناسی شرط لازم خداشناسی است. به باور وی، وجود انسان دارای دو وجه است: وجهی خلقی و محدود که همان شخصیت فردی و انانیت اوست، و وجهی حقیقی و الهی که ریشه در حق تعالی دارد. «للإنسان وجهان: وجه إلى الحق لأنه منه، و وجه إلى الخلق لأنه منهم... فمن عرف الوجه الحق فقد عرف ربّه» (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۵۴). انسان کامل از نظر ابن عربی کسی است که وجه الهی خویش را شناخته و از قیود خودی رها گشته و مظهر کامل اسمای الهی شده است. در واقع، انسان کامل آینه تمام نمای حق است و معرفت نفس در مرتبه انسان کامل به معنای مشاهده خدا در آینه دل انسان است (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۷۳). ابن عربی معرفت حضوری سالک به خود ملکوتی اش را عین معرفت رب می داند؛ زیرا نفس ملکوتی انسان چیزی جز شأنی از شئون حق (حقیقت محمدیه یا لوگوس الهی) نیست. بنابراین وقتی سالک در سیر معنوی به فنا می رسد، در حقیقت خود واقعی (حقیقت انسانی) را که همان ربّ اوست درمی یابد (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۴۹۱/۲).

موضوع فنا نزد ابن عربی پیچیدگی خاصی دارد. او دیدگاه رایج صوفیان پیشین را که معرفت خداوند را متوقف بر فنای وجودی سالک در حق و حتی فنا در فنا می دانستند، مورد نقد قرار داده است. به اعتقاد ابن عربی این تصور که انسان موجودی مستقل در برابر حق است و باید با ریاضت و سلوک، خود را در خدا فانی کند و سپس حتی از فنای خود نیز فانی شود، ناشی از عدم درک صحیح وحدت وجود و توهم ثنویت میان خالق و مخلوق است. «من ظنَّ أنَّ الفناء ذهابُ ذاته فقد جهل... لأنَّ العبدَ ليس له وَجْهٌ يُفنى، إنما الفناء زوالٌ وهيمك» (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۸۹). وی تصریح می کند کسی که چنین می اندیشد

در واقع هنوز معرفت نفس حقیقی نیافته است؛ زیرا همچنان برای خود وجودی مستقل از خدا فرض می‌کند و این عین شرک است. «إِثْبَاتُ وجودٍ لِنَفْسِكَ مَعَ اللَّهِ شِرْكٌ خَفِيٌّ... فَاَلْمَعْرِفَةُ تَقْتَضِي نَفْيَ الوجودِ الزَّائِفِ» (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۳۰۷/۲). ابن عربی استدلال می‌کند معرفت حق بی‌نیاز از فنای وجودی است؛ چرا که اساساً غیر از حق چیزی وجود ندارد که بخواهد فانی شود. کَيْفَ يَقْنِي مَا لَيْسَ مَوْجُودًا حَقِيقَةً! الْفَنَاءُ وَهْمٌ يَزُولُ بِالْمَعْرِفَةِ (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۲۱۷/۴). معرفت خداوند نیازمند فنای در وجود خدا یا فنای در فنا نیست، زیرا چیز موهومی (وجود خیالی ما) اصلاً وجود حقیقی ندارد تا نابود شدنش معنا داشته باشد. فنای بعد از اثبات یک وجود جداگانه مطرح می‌شود؛ پس اگر درک کردی که خود در ذات خویش هیچ هستی مستقلی نداری و حتی فنایی از خود نداری، همان دم خدا را می‌شناسی؛ و گرنه هرگز به معرفت حق نخواهی رسید. به همین دلیل او می‌گوید پیامبر فرمود هر که نفس خود را فانی کرد خدا را می‌شناسد، بلکه فرمود هر که خود را شناخت (به عدم خود پی برد) خدا را شناخته است (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۵۶). این تعبیر نشان می‌دهد از دیدگاه ابن عربی، خودشناسی حقیقی یعنی دیدن خود به مثابه هیچ در برابر حق. این اوج مرتبه فنا است که سالک درمی‌یابد «همه اوست و غیر از خداوند هیچ موجودی نیست».

بنابراین در نظام فکری ابن عربی، معرفت نفس جایگاهی کاملاً محوری دارد و در واقع روی دیگر سکه توحید است. وحدت وجود در عمل به این معنا است که انسان باید آن چنان شناختی از خویش پیدا کند که جز حق در خود نبیند. سالک در مسیر فنا از فنای افعال و صفات خود آغاز می‌کند و سرانجام به فنای ذات موهوم خویش نایل می‌شود؛ البته نه به این معنی که ذات واقعی‌اش نابود گردد، بلکه درمی‌یابد که ذات حقیقی او همان وجه باقی حق تعالی است. در نهایت، سالک بقا بالله می‌یابد یعنی به بقای الهی زنده می‌گردد. ابن عربی این حالت را مقام جمع یا بقاء بعد الفناء می‌نامد که همان مقام ولایت و انسان کامل است. در این مرتبه، عارف می‌بیند که جز مشهود حقیقی (خداوند) وجود ندارد و دوگانگی عابد و معبود از میان برخاسته است. خلاصه آن که از منظر ابن عربی «معرفت نفس = معرفت رب» و منتهای معرفت نفس، درک یگانگی وجود و رهایی از

توهم هستی مستقل خود است که از آن به فتنای فی‌الله تعبیر می‌شود.

تحلیل جایگاه معرفت نفس نزد علامه طباطبائی

علامه طباطبائی اگرچه بیشتر به عنوان یک فیلسوف و مفسر قرآن شناخته می‌شود، اما آموزه‌های عرفانی ژرفی را در لابلای آثار خویش طرح کرده است. از دیدگاه علامه، خودشناسی راه اصلی عرفان و مقدمه توحید ناب است. وی تحت تأثیر مکتب حکمت متعالیه (ملاصدرا) و نیز تعالیم استاد عرفانی اش آیت‌الله سیدعلی قاضی، بر معرفت نفس به عنوان نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین راه معرفت حق تأکید می‌ورزد (طباطبائی ۱۳۷۶، ۱۹۳/۱۷-۱۹۴). در تفسیر المیزان ذیل آیات مربوط به تزکیه نفس، علامه تصریح می‌کند که خودشناسی برای انسان صرفاً طریقت (وسیله رسیدن به خدا) دارد نه موضوعیت مستقل؛ یعنی انسان نباید در خود متوقف شود بلکه باید از آیینۀ نفس به تماشای حق بنشیند.

یکی از مبانی مهم علامه در تبیین معرفت نفس، نظریه علم حضوری است. به باور علامه، علم حضوری یعنی آگاهی بی‌واسطه نفس به خود و حقیقت خویش، پایه و مبدأ همه شناخت‌های دیگر است. «العلم الحضوری بالنفس أصل لكل معرفة... و به یمكن الوصول إلى معرفة الحق» (طباطبائی بی‌تا ب، ۲۸۰). هر انسانی به وجود خویش علم حضوری دارد و همین شهود درونی می‌تواند راهگشای شهود حق گردد. علامه طباطبائی استدلال می‌کند که محال است انسان حقیقت وجودی خود را درک کند و در همان حال به قیوم و قائم بالذات بودن خداوند پی نبرد. به تعبیر وی، اگر کسی نفس خود را حقیقتاً مشاهده کند، ناگزیر خداوند سبحان را مشاهده خواهد کرد و این نزدیک‌ترین راه برای دستیابی به مقام ولایت الهی و رؤیت جمال و جلال حق است. «المعرفة الحقّة بالنفس توجب المعرفة بالربّ ضرورة... وهذا سرّ الولاية» (طباطبائی ۱۳۸۷، ۴۵). بنابراین خودشناسی نزد علامه به طور مستقیم با خداشناسی شهودی ملازم است (ملازمه معرفت نفس و معرفت رب). وی در رساله ولایه این ملازمت را به زیبایی توضیح داده و آن را وجه تمایز سیر عرفانی اسلام با عرفان‌های بشری دانسته است. «الفرق بین العرفان الإسلامی و غیره: أنّ معرفة النفس هنا مفتاح السماء» (طباطبائی ۱۳۸۷، ۵۰).

از منظر علامه، حقیقت انسان دارای مراتب و لایه‌های باطنی متعدد است و کمال نهایی انسان آن است که به عمیق‌ترین باطن وجود خود راه یابد. این همان مرحله‌ای است که انسان در آن فقر وجودی و وابستگی محض خویش به حق تعالی را به چشم دل می‌بیند (طباطبایی بی تا ب، ۳۲۵). فقر وجودی به این معناست که ذات ممکن‌الوجود انسان در قیاس با وجود واجب‌الوجود حق، عین نیاز و تعلق و فقر است و هیچ استقلال از خود ندارد. علامه طباطبایی تأکید می‌کند که سالک باید به عجز مطلق و فقر محض خود در برابر خداوند پی‌برد. زمانی که این شهود حاصل شود، انسان دیگر به خود یا غیر خدا تکیه نخواهد کرد و سراسر وجودش تسلیم و توکل به حق می‌گردد. در حقیقت، معرفت نفس حقیقی نزد علامه همان درک مقام بندگی و فقر خویش در برابر غنای مطلق الهی است.

علامه طباطبایی *فنا فی عرفانی* را نیز بر پایه همین شهود فقر تفسیر می‌کند. به عقیده او، کمال حقیقی انسان جز با فنا در ذات حق حاصل نمی‌شود. «کمال الإنسان فناؤه فی الذات الإلهية... لأنه لا کمال له بغير ذلک» (طباطبایی ۱۳۷۶، ۳۰۵/۱۸). پس از نظر علامه کمال حقیقی هر ممکن‌الوجودی همان چیزی است که در او فانی گردد و کمال حقیقی برای انسان نیز همان مطلق شدن و رهایی از همه قیدها و در او فانی شدن است و البته برای انسان غیر از آن هیچ کمالی نمی‌باشد. این بیان روشن می‌کند که علامه فنا فی الله را نهایت کمال انسان می‌داند؛ زیرا تنها زمانی که سالک از همه قیود خودی رها شود و جز خدا نبیند، به عالی‌ترین مرتبه وجودی خویش (یعنی ولایت الهی) دست می‌یابد. البته علامه میان مراتب فنا تفاوت قائل است. از نظر او، آنچه در فرآیند سلوک فانی می‌شود/وصاف و انانیت انسان است نه اصل حقیقت انسانی. وی نظریه برخی صوفیه را در باب *فنا فی ذات یا فنا فی عین ثابت* سالک نمی‌پذیرد و تنها به *فنا فی صفات و تعلقات نفسانی* حکم می‌کند (طباطبایی ۱۳۷۶، ۱۴۲/۱). به بیان دیگر، از نگاه علامه، سالک در نهایت به مقامی می‌رسد که همه صفات محدود بشری و خودبینی‌ها در وجودش محو می‌گردد و تنها وجه الهی و متصل به حق او باقی و متجلی می‌شود؛ اما هویت عبدی او به عنوان بنده و مخلوق خدا محفوظ است. این برداشت، با نگرش توحیدی شیعه نیز سازگار است که حتی در عالی‌ترین مرتبه قرب (فنا فی الله)، خالق و مخلوق از نظر مرتبه وجودی تمایز دارند و

ممکن هرگز عین واجب نمی‌شود بلکه فانی در اراده و مشیت او می‌گردد. خود علامه نیز تصریح می‌کند که جزای فنا فی الله، بقا بالله است؛ یعنی سالک در اوج فنا به بقاء و زندگی جاویدان در پرتو اسماء و صفات الهی نائل می‌شود که نهایت درجه ولایت است (طباطبایی ۱۳۸۷، ۷۲).

خلاصه آن که در دیدگاه علامه طباطبایی، معرفت نفس مسیر معرفت خداوند و شرط نیل به مقام ولایت و فنای فی الله است. این معرفت از سنخ علم حضوری و شهود باطنی است که انسان را به دیدن حقیقت خویش - به عنوان فقیر الی الله - رهنمون می‌شود. نتیجه چنین خودشناسی عارفانه‌ای آن است که سالک به تدریج از بند خودپرستی و دنیاپرستی آزاد شده، اخلاق و صفات خود را الهی می‌کند (فنا از رذایل و تعینات مادی) و سرانجام در ذات حق محو می‌شود (فنا در توحید صفاتی و ذاتی). البته همان‌طور که اشاره شد، این محو و فنای عارف به معنای نابودی وجود او نیست بلکه نشان‌دهنده بقای او در مقام بندگی و فنای خواست و اراده‌اش در مشیت الهی است. از دید علامه، این بالاترین درجه کمال انسانی است که در پرتو ولایت خداوند حاصل می‌گردد.

ارتباط معرفت نفس با فنا در هر یک از دو دیدگاه

براساس آنچه گذشت، روشن شد که هم ابن عربی و هم علامه طباطبایی معرفت نفس را مقدمه ضروری تحقق فنا می‌دانند، اما تبیین آن‌ها از چگونگی این ارتباط قدری متفاوت است.

از نظر ابن عربی، ارتباط خودشناسی و فنا کاملاً مستقیم و هم‌زمان است؛ به این معنی که خودشناسی عین فنای از خود است. وقتی انسان به معرفت حقیقی نفس خود نائل شد، در همان لحظه می‌فهمد که هیچ وجود مستقلی از خود ندارد و همه هستی‌اش وابسته به حق است؛ بلکه جز حق چیزی نیست. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِحَقِيقَتِهَا أَدْرَكَ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَّا اللَّهُ... فَالْمَعْرِفَةُ هِيَ الْفَنَاءُ نَفْسُهُ» (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۵۶) این خودشناسی عارفانه که همراه با درک وحدت وجود است، خود به خود مستلزم فنای تعینات و همی سالک می‌باشد. در واقع سالک در پرتو چنین معرفتی درمی‌یابد که همیشه فانی در حق بوده و هستی موهومی که گمان می‌کرد دارد، از اساس باطل بوده است. بنابراین معرفت نفس واقعی مساوی است با

زائل شدن حجاب خودی و این همان معنای فنا است. به بیان ابن عربی: «آن که خود را شناخت (به نیستی خود پی برد) خدا را شناخته است»، در مقابل طریق نادرستی که می‌گوید «باید خودت را فانی کنی تا خدا را بشناسی». اولی توحید حقیقی است و دومی از نظر او دچار شائبه اثبات غیر حق و در نتیجه شرک خفی است. «مَنْ ظَنَّ أَنَّ الْفَنَاءَ سَبَبُ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ أَشْرَكَ شِرْكَاً خَفِياً... لِأَنَّهُ أَثَبَّتَ نَفْسَهُ قَبْلَ الْفَنَاءِ» (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۳۰۷/۲). پس در اندیشه ابن عربی، معرفت نفس و فنا تفکیک‌ناپذیرند و دو روی یک سکه‌اند؛ سالک به معرفت نفس نمی‌رسد مگر آن که فنای کامل از خود را دریابد، و به فنای حقیقی نائل نمی‌شود مگر این که معرفت شهودی نفس (وجه الهی خویش) را پیدا کند. «لَا تَنَالُ الْمَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْفَنَاءِ، وَ لَا تَنَالُ الْفَنَاءَ إِلَّا بِالْمَعْرِفَةِ... كَالضَّوِّ وَ النُّورِ» (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۹۰).

اما در رویکرد علامه طباطبائی، ارتباط خودشناسی و فنا قدری تدریجی‌تر و مبتنی بر سیر تکاملی است. به این صورت که خودشناسی راه وصول به فنا است و انسان طی مراتب معرفت نفس به تدریج به فنا می‌رسد. علامه تصریح می‌کند که معرفت نفس صرفاً طریقت دارد نه موضوعیت. «الْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ طَرِيقٌ لِلْمَعْرِفَةِ بِالرَّبِّ... ثُمَّ الْفَنَاءُ فِيهِ» (طباطبائی ۱۳۸۷، ۳۸)؛ یعنی هدف نهایی خداشناسی و فناست، ولی راه آن از خودشناسی می‌گذرد. «السَّالِكُ يَبْدَأُ بِالْحَضُورِ عِنْدَ نَفْسِهِ، فَيَشْهَدُ فَقْرَهَا، فَتَمْحُو صِفَاتُهَا، ثُمَّ يَفْنَى فِي الْمَطْلُوقِ» (طباطبائی ۱۳۷۶، ۱۴۲/۶). سالک نخست با علم حضوری به خود آغاز می‌کند و در می‌یابد که حقیقت وجودی‌اش فراتر از شخصیت مادی و نفسانی روزمره اوست. سپس با شهود فقر وجودی خویش، وابستگی مطلق خود را به خدا درمی‌یابد. این شهود موجب می‌شود تعلقات دنیوی و خودبینی‌ها در او رنگ ببازند (مرتبه فنای از صفات پست). هر قدر این معرفت نفس عمیق‌تر شود، صفات محدود انسانی بیشتر رنگ می‌بازند و صفات الهی در وجود سالک متجلی‌تر می‌شوند (تخلی به اخلاق الهی) که می‌توان آن را مرتبه فنا / اوصاف خودی دانست. در نهایت، عارف به مرحله‌ای می‌رسد که جز خدا در دل او نیست و کاملاً مجذوب حضرت حق می‌شود؛ این همان مرحله فنا / از نفس یا فنای ذات تشخیص‌یافته است که علامه از آن تعبیر به «مطلق شدن و در خدا فانی شدن» کرده است. بنابراین در نگاه علامه، خودشناسی تدریجاً به فنا می‌انجامد: ابتدا شناخت حضوری نفس، سپس شهود فقر

آن، و در نتیجه فنای از خود و بقای بالله.

یک تفاوت ظریف دیگر نیز در نسبت این دو مقوله وجود دارد: ابن عربی گاهی فنای در حق را نتیجه معرفت نفس دانسته است (به نقل از صوفیان پیشین) و گاهی نقد کرده که نتیجه را نباید فنا پنداشت بلکه همان معرفت نفس خود حقیقت فنا را دربردارد. علامه طباطبایی اما بیشتر بر مسیر تدریجی تأکید دارد و فنای ذاتی سالک را مرحله نهایی خودسازی می‌شمارد که البته جز با استمرار مراقبه نفس و تعمیق خودآگاهی حاصل نمی‌شود. در هر حال، هر دو متفکر متفقند که بدون خودشناسی، فنای فی‌الله برای انسان ممکن نیست و هر که خیال کند بدون شناخت حقیقت خود می‌تواند به مقام قرب و فنا برسد در وهم است.

در جدول زیر افتراقات و اشتراکات دو دیدگاه نشان داده شده است.

محور	ابن عربی	علامه طباطبایی
نسبت معرفت نفس و فنا	عینیت و آنیت (معرفت = فنا)	تدریج و سببیت (معرفت → فنا)
مرتبۀ فنا	فناي تَعَيَّنْ و همی (نه نابودی ذات)	فناي صفاتی و ذاتی تشخّص یافته
اتفاق نظر نهایی	امتناع فنا بدون معرفت نفس	فنا بدون معرفت نفس محال است.

بررسی تطبیقی اشتراکات و افتراقات

با توجه به مطالب پیش گفته، اکنون می‌توان به مقایسه تطبیقی دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبایی در موضوع معرفت نفس و نقش آن در فنا پرداخت و وجوه اشتراک و اختلاف آنها را برشمرد:

الف) اشتراکات: نخست آن که هر دو اندیشمند بر اصالت و اهمیت معرفت نفس در سلوک عرفانی تأکید دارند و آن را ضرورتی انکارناپذیر در راه خداشناسی می‌دانند

(طباطبایی ۱۳۷۶، ۱۳۹/۶) (ابن عربی، الفتوحات المکیه ۱۴۰۵ق، ۲۶۸/۱). چه ابن عربی در قرن ۶-۷ قمری و چه علامه در قرن ۱۴ شمسی، هر دو بر حدیث نبوی مذکور اعتماد کرده و محور بحث را خودشناسی قرار داده‌اند. دوم آن که هر دو، غایت خودشناسی را رسیدن به توحید و فنا معرفی کرده‌اند (طباطبایی بی تا ب، ۳۲۷) (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۵۶). به بیان دیگر، از نگاه آنان معرفت نفس بدون خداشناسی معنایی ندارد و ارزش خودشناسی در آن است که انسان را به معرفت رب و مقام فنا برساند. سوم اشتراک در این است که هر دو از خودشناسی حضوری و شهودی سخن می‌گویند نه صرف شناخت مفهومی. ابن عربی بر معرفت باطنی قلب و رؤیت حضوری تأکید دارد و علامه نیز علم حضوری نفس به خویش را مبنای معرفت قرار می‌دهد (طباطبایی بی تا الف، ۱۵۰) (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۳۲۸/۳). چهارم این که هر دو به نحوی به فقر ذاتی/انسان در برابر حق اذعان دارند؛ ابن عربی با مفهوم وحدت وجود که مستلزم نیستی غیر حق است، و علامه با مفهوم فقر وجودی که ممکن الوجود را عین نیاز به واجب الوجود می‌داند (طباطبایی بی تا ب، ۳۲۵) (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۹۵). بنابراین در فلسفه هر دو، سالک باید به ناتوانی و نیستی خود در برابر خدا پی‌برد تا به توحید ناب برسد. پنجم آن که نتیجه نهایی خودشناسی از منظر هر دو متفکر، *فنا* / *انانیت و بقای بالله* است (طباطبایی ۱۳۸۷، ۷۲) (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۵۰۴/۲)؛ یعنی انسان جز خدا نبیند و همه صفات خویش را فانی در اراده الهی کند. به بیان مولوی که مورد تأیید ابن عربی است: «این نفس خود را بگش و بیاز تا همگی او (خدا) گردی» و علامه نیز می‌فرماید کمال انسان رها شدن از همه قیود و فنا در اوست

ب) افتراقات: با وجود اصول مشترک، بین نگرش ابن عربی و علامه طباطبایی تفاوت‌هایی نیز مشاهده می‌شود که ریشه در نظام فکری و اصطلاحات مورد استفاده آنان دارد:

۱) مبنای هستی‌شناختی: ابن عربی قائل به *وحدت وجود* (به تعبیر بعضی وحدت شخصیه وجود) است (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۸۲)، در حالی که علامه طباطبایی بیشتر بر پایه *اصالت وجود و مراتب تشکیکی وجود* سخن می‌گوید (طباطبایی بی تا ب، ۸۹). از این‌رو ابن عربی از ابتدا وجودی جز حق به رسمیت نمی‌شناسد، ولی علامه وجود مخلوق را ظلّ و

رقیقه‌ای از وجود حق می‌داند که البته در قیاس با او هیچ است. این تفاوت ظریف باعث می‌شود ابن عربی بحث فنا را بیشتر به رفع توهم کثرت برگرداند، ولی علامه فنا را به ترکیه تدریجی نفس از تعینات تفسیر کند.

(۲) ترمینولوژی و زبان بیان: ابن عربی زبان شاعرانه و اصطلاحات عرفان نظری (مانند تجلی، عین ثابت، حقیقت محمدیه، انسان کامل، مقام ولایت و غیره) را به کار می‌برد، در حالی که علامه با زبان فلسفی-قرآنی سخن می‌گوید (اصطلاحاتی چون علم حضوری، ولایت الله، عبودیت تامه، لقاء الله و...). برای نمونه، ابن عربی می‌گوید حقیقت نفس انسان همان حق است و سالک باید به شهود این یگانگی برسد. علامه می‌گوید نفس انسان ممکن بالذات و فقیر بالذات است و باید این فقر را شهود کند. مفهوم حاصل یکی است اما ادبیات متفاوت است.

(۳) تفصیل در مراتب فنا: علامه طباطبائی با دقت فلسفی خود، مراتب فنا را تحلیل و میان فنای افعالی، فنای صفاتی و فنای ذاتی تمایز قائل شده و حتی نظریه فنای ذات (عین ثابت) را مردود دانسته است. ابن عربی کمتر به این تفکیک تصریح کرده و بیشتر بر فنای کلی سالک در حق (و بقای او به حق) تأکید دارد، هرچند در آثار او نیز اشاراتی به فنای افعال و صفات و ذات به چشم می‌خورد.

(۴) جایگاه انسان کامل و ولایت: در منظومه فکری ابن عربی، مقام انسان کامل اوج فنای فی الله و مظهر اتم اسمای الهی است که در رأس آن حضرت محمد (ص) قرار دارد. علامه طباطبائی نیز به ولایت و خلافت الهی انسان کامل معتقد است، اما از آن بیشتر به عنوان ولایت مطلقه الهی یاد می‌کند و آن را هدف نهائی سلوک می‌داند. تفاوت در این است که ابن عربی انسان کامل را محور نظام هستی و واسطه فیض می‌داند، در حالی که علامه - به عنوان یک متکلم شیعی - این مقام را منحصر در پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌بیند و دیگر سالکان را به قدر ظرفیتشان وارث آن ولایت می‌شمارد.

(۵) نگرش به شرک و کثرات: ابن عربی چنان توحید را تفسیر می‌کند که هر گونه نگاه ثنوی حتی در مقام بیان فنا را شرک می‌شمارد. علامه نیز البته نهایت توحید را نفی هر معبود و مستقل غیر خدا می‌داند، اما در بیان مسأله شاید اندکی ملاحظه مفاهیم عقلی و مرز

خالق و مخلوق را کرده باشد. به عنوان مثال، عبارت تند ابن عربی در ردّ فَنای در فنا (که آن را «اشتباهی محض و شرک واضح» خوانده) در ادبیات علامه دیده نمی‌شود. این را می‌توان تفاوت مشرب صوفیانه و حکیمانه دانست.

به طور خلاصه، هر دو متفکر در اینکه خودشناسی شاه کلید عرفان است و بدون آن فنا متحقق نمی‌شود هم‌رأی‌اند، اما چارچوب فکری متفاوت و اقتضائات زبانی مختلف، به تفاوت‌هایی در شرح جزئیات انجامیده است. این تفاوت‌ها بیشتر جنبه مکمل دارند تا متعارض؛ به این معنا که می‌توان اندیشه ابن عربی را از منظر حکمت علامه تفسیر عقلی‌تر و منسجم‌تری بخشید و در مقابل، بیان شاعرانه و ذوقی ابن عربی را کمک کرد تا ابعاد شهودی بحث در اندیشه علامه نیز ملموس‌تر گردد. معرفت نفس همان پلی است که فلسفه و عرفان را در این دو نگرش به هم پیوند می‌دهد.

جدول زیر افتراقات را نشان می‌دهد.

محور افتراق	ابن عربی	علامه طباطبایی
مبنای هستی‌شناختی	وحدت شخصی وجود: الوجودُ حقیقهٌ واحدهٌ (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۸۲)	تشکیک وجود: الوجودُ مشککٌ بذاته (طباطبایی بی تا ب، ۸۹)
زبان بیان	اصطلاحات عرفان نظری: (انسان کامل) (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۱/۱۵۶)، (حقیقت محمدیه) (ابن عربی ۱۹۴۶م، ۱۴۵)	اصطلاحات فلسفی-قرآنی: (لقاءالله) (طباطبایی ۱۳۷۶، ۱/۱۴۲)، (علم حضوری) (طباطبایی بی تا ب، ۲۸۰)
مراتب فنا	عدم تفصیل صریح	تفکیک مراتب (تفکیک فَنای افعال/صفات/ذات) (طباطبایی ۱۳۷۶، ۳۰۵/۱۸)
انسان کامل و ولایت	محوریت انسان کامل: الإنسانُ الکاملُ قطبُ الوجود (ابن عربی ۱۹۴۶م، فص شیشی)	انحصار ولایت مطلقه در معصومان: الولایةُ التکوینیةُ خاصَّةٌ بالأئمة (طباطبایی ۱۳۷۶، ۵/۲۷۰)
شرک و کثرات	نقد شدید ثنویت: إثباتُ وجودِ مع الله شرکٌ (ابن عربی ۱۴۰۵ق، ۳۰۷/۲)	توحید با حفظ مراتب: الفقرُ الذاتيُّ لا ینافی التَّوفیضَ (طباطبایی ۱۳۷۶، ۱۶۰/۸)

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که در سنت عرفان اسلامی، معرفت نفس جایگاهی اساسی در مسیر سلوک الی الله و تحقق فنای فی الله دارد. دو اندیشمند برجسته، محیی الدین ابن عربی و علامه سید محمدحسین طباطبایی، با وجود تفاوت در دوره تاریخی و مشرب فکری، هر دو به این اصل مشترک تصریح کرده‌اند که بدون خودشناسی، سخن گفتن از خداشناسی و فنای عرفانی بی معنا است. ابن عربی در پرتو مبانی هستی‌شناختی وحدت وجود، معرفت نفس را چیزی جز شهود یگانگی وجود و فانی دیدن خویش در برابر حق نمی‌داند و حتی پندار استقلال وجودی سالک را نوعی شرک خفی می‌شمارد. در مقابل، علامه طباطبایی با زبان فلسفی و در چارچوب حکمت متعالیه، بر حضوری بودن معرفت نفس و ملازمت آن با معرفت رب تأکید می‌کند و فنای عارف را به معنای رهایی از تعلقات و اوصاف محدودکننده نفس و تجلی فقر وجودی در برابر خداوند تفسیر می‌نماید.

بررسی تطبیقی این دو دیدگاه نشان داد که هر دو اندیشمند در اهمیت و ضرورت معرفت نفس برای وصول به توحید و فنا هم نظرند، اما در تبیین و صورت‌بندی آن از دو زبان و دو سنت متفاوت بهره می‌گیرند: ابن عربی با زبان شهودی و عرفانی، و علامه طباطبایی با زبان فلسفی و قرآنی. همین تفاوت، ظرفیت مهمی برای گفت و گوی میان عرفان و فلسفه در جهان اسلام پدید می‌آورد.

از رهگذر این تحقیق چند نتیجه مهم حاصل می‌شود:

۱. **بُعد تربیتی:** معرفت نفس شاه راه تهذیب اخلاقی و خودسازی است و بدون آن سلوک معنوی و تقرب به خداوند ممکن نیست.

۲. **بُعد اجتماعی - معنوی:** آموزه فنا در برابر حق می‌تواند برای انسان معاصر که گرفتار فردگرایی افراطی و خودمحوری است، راه‌گشا باشد و معنویتی اصیل فراتر از عرفان‌های سطحی و لذت‌جویانه عرضه کند.

۳. **بُعد فلسفی و معرفتی:** تبیین عقلانی علامه طباطبایی از معارف عرفانی نشان می‌دهد که می‌توان مفاهیم شهودی را در قالبی فلسفی و قابل درک برای مخاطب امروز بازخوانی

کرد، در حالی که اشارات ذوقی ابن عربی یادآور می‌شود که عقل هرچند راهنماست، اما شهود قلبی و مجاهده درونی شرط نهایی وصول به حقیقت است.

در جمع‌بندی می‌توان گفت: معرفت نفس و فنای فی‌الله دو روی یک حقیقت‌اند؛ اولی مسیر و مقدمه، و دومی غایت و مقصد. عرفان اسلامی از دیرباز بر این اصل تأکید کرده و در عصر حاضر نیز متفکرانی چون علامه طباطبایی آن را تبیین عقلانی نموده‌اند. بدین سان، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که خودشناسی اگر به‌درستی فهم و اجرا شود، نه تنها انسان را به معرفت رب و فنای در او می‌رساند، بلکه بنیان سعادت فردی، اخلاق و معنویت پایدار در جامعه را فراهم می‌سازد.

فهرست منابع

قرآن مجید

۱. ابن عربی، محی الدین. (۱۴۰۵ق)، *الفتوحات المکیه*. جلد ۲. تحقیق عثمان یحیی، چاپ دوم، مصر.
۲. —. (۱۹۴۶م)، *فصوص الحکم*. قاهره: دار إحياء الكتب العربیه.
۳. احمدی، رضا، و حسن مهدوی. (۱۳۹۸)، “بررسی تطبیقی خودشناسی و معرفت رب در عرفان و فلسفه اسلامی”. *مطالعات عرفانی* ۱۲، شماره ۲: ۷۵-۹۶.
۴. اخوان الصفا. (۲۰۰۸م)، *رسائل إخوان الصفا و خلان الوفا*. محقق: بطرس بستانی، بیروت: دار صادر.
۵. امین عاملی، سید محسن بن عبدالکریم. (۱۴۲۱ق)، *أعیان الشیعه*. محققان: حسن الامین (فرزند مؤلف) و پژوهشگران مؤسسه الاعلمی، دار التعارف.
۶. امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶ق)، *الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب*. مقدمه سید جعفر شهیدی، قم: مرکز الغدير.
۷. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن. (۱۴۰۳ق)، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. بیروت: دار الأضواء (دردسترس: در www.noorlib.ir).
۸. حسینی، علی. (۱۳۹۲)، “تحلیل جایگاه معرفت نفس در اندیشه ابن عربی”. *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ۴۵: ۷۸-۵۵.
۹. رودگر، محمد جواد. (۱۳۸۸)، “معرفت نفس در تفسیر المیزان”. *رواق اندیشه*، شماره ۱۸.
۱۰. سراج طوسی، ابونصر. (۱۹۱۴م)، *اللمع فی التصوف*. محقق / مصحح: رینولد آلین نیکلسون، لیدن: مطبعة بریل (در لوح فشرده عرفان ۳ از مرکز خدمات کامپیوتری نور).
۱۱. شجاری، مرتضی. (زمستان ۱۳۸۷)، “فنا از دیدگاه ابن عربی و ارتباط آن با معرفت نفس”. *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، شماره ۱۳.
۱۲. شیرازی، صدرالدین محمد. (۱۹۸۱م)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۳. شیرازی، قطب الدین. (۱۳۸۳)، *شرح حکمه الاشراف*. به اهتمام مهدی محقق و عبدالله نورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۱۴. صادقی، محمد. (۱۳۹۶)، "معرفت نفس در اندیشه علامه طباطبایی با تأکید بر میزان و رساله الولایه." *اندیشه‌های فلسفی و کلامی*، شماره ۲۳: ۱۱۰-۱۳۴.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین. (بی تا)، *بدایه الحکمه*. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، الف.
۱۶. —. (۱۳۷۶)، *تفسیر المیزان*. چاپ پنجم. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۷. طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۸۷)، "رساله الولایه." در *مجموعه رسائل*، توسط سید هادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
۱۸. —. (بی تا)، *نهایه الحکمه*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ب.
۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۴۱۷ق)، *محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء*. مصحح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرّس قم.
۲۰. کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۸۶)، *شرح فصوص الحکم*. مصحح: جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انتشارات زوآر.
۲۱. لاریجانی، صادق، و مصطفی عزیزی علویجه. (۱۳۷۸)، "تبیین معرفت نفس از دیدگاه ابن عربی." *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ۴۵: ۴۵-۶۸.
۲۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*. محقق و مصحح: جمعی از محققان، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. مکی، ابوطالب. (۱۴۱۷ق)، *قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید إلى مقام التوحید*. مصحح: محمد باسل عیون السود، بیروت: دار الکتب العلمیه (لوح فشرده عرفان ۳ از شرکت تحقیقات کامپیوتری نور).
۲۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۷)، *مثنوی معنوی*. تصحیح: رینولدالین نیکلسون، چاپ دوم، تهران: کارون.
۲۵. مهدی‌پور، حسن، و زهرا عبدالمحمدی. (بهار و تابستان ۱۳۹۷)، "بازخوانی حدیث معرفت نفس بر اساس قرائت عینیت در عرفان ابن عربی." *پژوهش‌های عرفانی*، شماره ۱: ۹۵-۱۱۲.
۲۶. نجارزادگان، محمد. (۱۴۰۵)، "تدوین الگوی نظری معرفت نفس از دیدگاه علامه طباطبایی." *پژوهشنامه کلام و معارف اسلامی*، شماره ۵: ۲۱-۴۵.
27. Chittick, William C. (2012) *In Search of the Lost Heart: Explorations in Islamic Thought*. Albany: State University of New York Press.
28. Nasr, Seyyed Hossein. (2007) *The Garden of Truth: The Vision and Promise of Sufism, Islam's Mystical Tradition*. New York: HarperOne.